سخنرانی مسجد ملک (تهران) جلسه 18

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ للهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتيكُمْ بِماءٍ مَعينٍ) [1]

دو موضوع مختصر دیگر هست که باید به نحو اجمال تذکّر داده شود و بعد در مشکلات مشهوره‌ای که اسباب توقّف و شبهه بعضی از ضعفاء نسبت به وجود امام عصر7 شده است وارد شویم. امّا دو موضوع کوچك که باقی مانده، اینست:

غیبت حضرت مهدی7 از ضروریّات اسلام است نه شیعه. از بدیهیّات اوّلیّه اسلام مثل نماز و روزه و حج و خمس و امثال اینها. همان طور که اینها معروف و مشهور و از بدیهیّات اسلام بوده، غیبت حضرت مهدی7 هم اینچنین بوده است. پیغمبر9 به هر نحوی در این باب سخنان فرموده‌اند، عمومی و خصوصی، بالای منبر و پائین منبر، بالصّراحه و بالکنایه، بالتّضمن و بالالتزام؛ و لذا مطلب از بدیهیّات شده است. اصلاً مسأله غیبت که شخص، زنده باشد و پنهان باشد، خود این يك موضوع عجیبی شده. وقتی پیغمبر از دنیا رحلت کردند خلیفه ثانیه خواست عرفان‌بافی کند. مَثَلی است معروف که: «آخر تو خری سر بجنبان!» باید اظهار لحیه‌ای کرد! ایشان يك اظهار لحیه کرد که تا قیامت این اظهار لحیه، سنّي‌ها را سر به زیر کرده است. وقتی گفتند پیغمبر مرده، آمد در میان مسجد داد زد: «کی گفت مرده؟ پیغمبر نمرده! پیغمبر غیبت کرده است!» چون پیغمبر غیبت مهدی7 را زیاد فرموده بودند، این هم لفظ «غیبت» را به زبان گرفت. گفت پیغمبر نمی‌میرد! اگر بمیرد با ما چه فرق دارد! آن وقت خلیفه اوّل آمد گفت: کاسه از آش داغتر، ترمز کن. خدا در قرآن

مي‌گويد: (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) هم تو مي‌ميری هم مردم. گفت: شما اين جور مي‌فرمائيد. اين بود كه قدری عقب كشيد.

غرض، مسأله «غيبت مهدی7» به قدری واضح و آشكار بوده كه عمر، خواست مرگ پيغمبر را تبديل به غيبت كند و به عنوان غيبت بگويد پيغمبر غائب است. بعد از رحلت پيغمبر هم مسأله غيبت حضرت مهدی7 به قدری زياد بود كه هر كس غيبت المهدی را به مقصود و مراد خودش متوجّه مي‌كرد. مثلاً «كيسانيه» به امامت محمّد حنفيّه، فرزند بزرگ حضرت علی7 بعد از حسنين8 قائل شدند. گفتند بعد از امام حسن7، امام، محمّد حنفيّه است. بعد كه از دنيا رحلت كرد برای اينكه اين دستگاه را باقی بدارند گفتند محمّد حنفيّه، نمرده و غيبت كرده است و در كوه رَضْوی پنهان است و بعد هم ظاهر خواهد شد. پيغمبر هم از اينكه مهدی غائب مي‌شود خبر داده و پيغمبر گفته مهدی هم اسم من است. ايشان هم كه با پيغمبر هم اسم هستند، پس اين، همان مهدی غائب است. خلق را به غيبت و انتظار او دعوت مي‌كردند.

مسلمين نگفتند غيبت مهدی غلط است. گفتند غيبت مهدی درست است ولی اين، آن مهدی كه پيغمبر فرموده نيست. فرموده «سميّی و كنيتی» هم اسم من است و هم كنيه من است. نام و كنيه‌اش، نام و كنيه من است. به علاوه گفته از وُلد من است. محمّد حنفيّه از ولد فاطمه3 نيست. خلاصه كيسانيّه را كوبيدند و عقب نشاندند. گذشت تا زمان حضرت صادق7 و جناب اسماعيل فرزند بزرگ امام صادق7 كه حضرت او را خيلی دوست مي‌داشت. لولا وجهه امامت حضرت موسی‌بن جعفر8، اسماعيل برای حضرت صادق7 احبِّ اولاد بود. وقتی ايشان هم رحلت كردند يك عدّه الواط و الدنگ‌هايی كه نمي‌خواستند زير بار موسی‌بن جعفر8 بروند، دستگاهی درست كردند. اصلاً دستگاه دين‌سازی برای آجيل‌پرست‌ها از زمان اوّل داير بوده، الآن هم هست. در آمريكا كه متمدّن‌ترين كشورهاست از اين خرسواری‌ها بيشتر مي‌شود. آنجا مدّعی پيغمبری مي‌شوند و سوار مي‌شوند بر آن‌ها، چهار نعله مي‌تازند. به هر حالت راه خرسواری خوبی است.

يك عدّه كه خرسواری و پول و خانه و خانم می‌خواستند، آمدند اين بامبول را راه انداختند و گفتند اسماعيل نمرده. بعد از حضرت صادق7 او امام است. او زنده است. همان حرف‌هايی كه كيسانيّه راجع به محمّد حنفيّه مي‌گفتند اينها راجع به اسماعيل گفتند. مردم نگفتند غيبت مهدی غلط است. گفتند غيبت مهدی درست است ولی اسماعيل آن مهدی نيست. دلائل و شواهدی كه بايد در مهدی باشد در اسماعيل نيست. همينطور بيا تا آخر.

پس معلوم شد كه مسأله غيبت و به خصوص غيبت مهدى در صدر اسلام جزو مطالب رايج مشهور معروف بوده و از زمان پيغمبر امّت راجع به غيبت حضرت مهدى7 زياد شنيده بودند و معتقد بودند به اينكه مهدى غائب مي‌شود و بعد از غيبتش ظهور مي‌كند. نهايت در مصداقش اختلاف شده است. اغلب سنّي‌ها مي‌گويند مهدى7 از اولاد امام حسن7 است، ما مي‌گوئيم از اولاد امام حسين7 است. آنها مي‌گويند مولود در آخرالزّمان است، شيعه مي‌گويد مولود در آخر زمانِ امامت است. زمان حضرت عسكرى7 كه آخر زمانِ امامت بود، ايشان متولّد شدند. در شيعه كيسانيّه، محمّد حنفيّه را مهدى غائب مي‌دانند؛ اسماعيليّه، اسماعيل‌بن جعفربن محمّد الصّادق را مهدى غائب مي‌دانند؛ واقفيّه هم، موسى‌بن جعفر8 را مهدى غائب مي‌دانند؛ شيعه اثناعشريّه، مهدى غائب را حضرت «أباصالح» فرزند امام حسن عسكرى7 مي‌داند. اين يك مطلب كه پس غيبت مهدى يك چيزى نيست كه مجلسى و صَفَويّه درست كرده باشند. اين شرّ و ورها را كه بعضى نافهم‌ها مي‌زنند، دور بريزيد. رئيس‌المحدّثين مجلسى، رئيس‌الفقها شيخ طوسى، اينها كوچكترند از اينكه بتوانند از جانب خود بر مذهب شيعه ركنى اضافه كنند يا كم كنند. صاحب شرع، زنده است. مذهب شيعه اثناعشريّه صاحب دارد. حضرت بقيّة‌الله7 هشيار و بيدارند كه اركانى و اصولى بر اين دين زياد نشود و از اين دين كم نشود. (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُون) [2] اركان و قواعد اساسى اين مذهب را امام عصر7 حفظ مي‌كند. ما آخوندها كوچكتر از آنيم كه بتوانيم از مطالبِ اركانى و اصولى، چيزى بر دين بيفزاييم يا كم كنيم. اين مطلب از صدر اسلام بوده.

پيغمبر آن قدر گفته‌اند كه مسلمان‌ها «مهدى» داريم و مهدي ما پنهان مي‌شود و بعد آشكار مي‌شود. آن قدر گفته‌اند كه از اوّل عمر، زبانشان به غيبت آشنا شد و بعد مدام مهدي‌هاى غائب درست كردند. اگر جز اين بود كه غيبت مهدى جزء مسلّمات است، اين قدر مهدى‌تراشى نمي‌كردند. اين يك موضوع.

موضوع دوم اين كه نگوييد چطور شده در تمام دنيا از پيدايش آدم تا الآن هيچ يك از انبياء پنهان نشده‌اند؟! هيچيك از اوصياء پنهان نشده‌اند؟! فقط بايد اين «مهدى» غائب شده باشد؟! چون نسبت به ديگران از ائمّه غيبتى نيست. نسبت به انبياء هم مي‌گويند غائب نشدند. پس در اين هشت هزار سال عمر دنيا، غيبت منحصراً مال امام دوازدهم شيعه باشد؟! اين چه جورى مي‌شود؟ نه؛ اين را هم بدانيد كه غيبت مختصّ به مهدى ما نيست. غيبت در ساير انبياء هم بوده است.

مرحوم صدوق که من ناچارم در مقابل این بزرگوار عرض خضوع و ارادت کنم، به شما هم تذکّر مي‌دهم از این مرد خیلی احترام کنید. رکن مذهب شیعه و استوانه مذهب ما، شیخ صدوق است. همین ابن بابویه، مثل کوهی است که خدا او را پشتیبان تهران قرار داده است. عاصمه مملکت باید کوهِ پشتیبانی داشته باشد و آن کوه، شیخ صدوق است. او به دعای حضرت مهدی7 به دنیا آمده است. پدرش آدم خوبی بوده و متوسّل شده و حضرت دعا کردند که خدا به او فرزند فقیه اهل‌البیت: بدهد؛ و خدا به او صدوق را داده است. او خیلی به این مذهب خدمت کرده. شیخ الطائفه است. در میان علما، متجاوز از دویست جلد کتاب تألیف و تصنیف کرده. علاوه بر تصنیفاتی که دارد خیلی هم اهداء و ارشاد کرده است. خیلی سنّي‌ها را شیعه کرده. خیلی آخوندهای سنّی مُشکِّکی که گمراه‌کننده بوده‌اند را سرکوب کرده که به عقیده بنده این مطلب، اهمّ خدمات دینی است.

اهمّ خدمات دین اینست که روحانیّت، ثغر و مرز دین را نگه دارند و نگذارند گمراه‌کنندگان، مردم را از دین خارج کنند و بلکه اگر بتوانند خارج از مرز را داخل در مرز کنند و غیرمسلمان را مسلمان کنند. این بالاترین خدمت است. البتّه همه مشاغلی که روحانیّون دارند خدمت است. نمي‌گویم خدمت نیست. «اوّل العلم معرفة الجبار» از آن طلبه‌ای که جامع‌المقدمات به دست مي‌گیرد تا آیة‌الله العظمایی که استنباط احکام مي‌کند و مستنبطات خود را به مقلّدین عرض مي‌کند؛ از پائین تا بالا و ما بینهما متوسّطات، خدمتگزار شرع انور هستند. ولی اهمّ خدمات، آن خدمت جوهری و اساسی که در پلّه ترازو بگذاری، هر نخودش برابر يك تُن آن‌های دیگر قیمت دارد، مرزبانی اسلام و تشیّع است که نگذارند اجانب و اراذل بیایند بچّه شیعه‌ها را بکِشند و سنّی کنند که الآن در این شهر مي‌کنند، یا ببرند کِسروي کنند چنانکه مي‌کنند و من اطّلاع دارم. شما اطّلاع ندارید. یا يك کثافت‌مآب دیگرش کنند. اهمّ خدمات اینست که جلو مرز را بگیریم و نگذاریم بچّه شیعه‌ها را خارج کنند. بلکه اگر بتوانیم يك نفر غیرمسلمان را مسلمان کنیم. آقا! دستگاه تبلیغات نصاری به قدری قوی شده که اخیراً چند تا از جوان‌ها را به دین خودشان برده‌اند. برگردم به مطلب.

یکی از کارهای مهمّ مرحوم شیخ صدوق، این بود با آخوندهای سنّی مباحثه مي‌کرد و آن‌ها را منکوب مي‌کرد، يك اردنگی مي‌زد و بیرون‌شان مي‌کرد. نه اینکه چوب و چماق مي‌کشید. با چوب و چماقِ علم و بیان و با اردنگي‌های منطق و استدلال باید زد و انداختشان پشت کوه قاف. اتّفاقاً مرحوم شیخ صدوق يك سفر آمد مشهد و رفت نیشابور. با پنج شش مجلس آن آخوند سنّی را کوبید و شیعه‌های آن اطراف را از شرّ این سنّی خلاص کرد. آمد به طرف قم. يك گرفتاری عجیبی براي ایشان پیش آمده بود که خیلی ناراحت بود. شب در خواب دید که مشرّف شده به بیت‌الله و جلوی

حجرالاسود ایستاده و آن دعای وارده را مي‌خواند: «أَمَانَتِي أَدَّيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُوَافَاةِ» يك وقت ديد حضرت بقيّةالله7 آن كنار ایستاده‌اند. به حضرت تعظیم كرد. حضرت را مي‌شناخت. اینها مكرّر خدمت حضرت رسیده‌اند. این بزرگان ما از ناحیه صاحب كار، بزرگ شده‌اند. مخصوصاً اوائل امر كه زیاد خدمت حضرت مي‌رسیدند. خلاصه حضرت را مي‌شناخت. رفت جلو و به حضرت درد دل كرد كه ما چنین گرفتاری داریم. حضرت قریب به این عبارات فرمودند كه «لِمَ لَا تُصَنِّفُ كِتَاباً فِي الْغَيْبَةِ حَتَّى تُكْفَى مَا قَدْ هَمَّكَ؟» چرا در غیبت كتاب نمي‌نویسی؟ كتاب بنویس تا گرفتاري‌ات برطرف شود.

من مي‌خواهم داخل پرانتز پنج دقیقه با شما صحبت كنم. بنده حدود 23 سال تمام است كه بحمدالله و المنّة و از لطف خاصّ خدا يك شبانه روز بر من نگذشته كه از توسّل به امام زمان7 غفلت كرده باشم [3] و سپاس خدایی را كه مرا مختصّ به فضل خاصّش فرمود، كه بر من شب و روزی نگذشته كه آن حضرت را فراموش كرده باشم. این شد؟ پیش از این 23 سال هم من به واسطه اخلاق و رویّه پدرم متوجّه حضرت بقيّةالله7 بوده‌ام. پدر من خیلی به حضرت بقيّةالله7 ارادت داشت، شمشیری تهیّه كرده بود و روزهای جمعه عوالمی داشت. از بچّگی كه قریب 10 سال داشتم پدرم مرا زیر دست ملای واعظی در خراسان انداخت كه او فدایی امام زمان7 بود و اخیراً كتابی بنام «لَمَعات النّور فی بشارات الظّهور» چاپ كرد. غرض؛ من بحمدالله و المنّة از كودكی، دور و بر خانه امام زمان7 چرخ خورده‌ام. حالا زنبوری بوده‌ام، مار و افعی و كژدمی بوده‌ام، سگی بوده‌ام، آن دور و بر چرخ خورده‌ام. بگویند سگ بودی، خوشحال هستم. امّا سگی بودم كه هر كس مي‌خواسته وارد شود و دزدی كند، جلوی او را مي‌گرفتم. امتحانات زیاد دارم. علی التّحقیق به قدری كه من امتحانات دارم، نفر به نفر شما آن قدر ندارید. در این چندین سال كه بر من گذشته، امتحاناتی را خودم شخصاً كرده‌ام. اخیراً خدا در خراسان به من و جمعی يك استاد عجیبی مرحمت فرمود كه او بین قلوب روحانيّین و وجود مسعود اعلي حضرت امام عصر7 پیوند زد. توحید و ولایت خیلی از طلاّب را هم محكم كرد. او مردی بود خدمتگزار دربار اعلي حضرت بقيّةالله7 و فدایی آن بزرگوار. امتحاناتی كه پدرم كرده بود و نتایج آن را مي‌گفت، امتحاناتی كه این بزرگوار كرده، امتحاناتی كه رفقایم كرده‌اند، مجموعه این امتحانات از پانصد متجاوز است. این امتحانات راجع به همین مطلبی است كه من مي‌خواهم بگویم و آن اینست كه: هر كس در رشته خدمتگزاری به امام زمان7 وارد شود و به ساحت مقدّس حضرت خدمت كند، ترویج حضرت، تعظیم حضرت و دفاع از حومه حضرت كند، قلماً قدماً مالاً زباناً دفاع كند و مشغول خدمتگزاری دربار حضرت

بشود، بنده ضمانت شرفی مي‌دهم، بر اثر آزمايش‌هايی كه از پانصد گذشته است، و خودم، اساتيدم، پدرم، مادرم، دوستان و رفقايی كه به آنها گفته‌ايم و كرده‌اند و آمده‌اند به من گفته‌اند، اگر كسی در رشته خدمت به امام زمان7 باشد، آن حضرت گرفتاري‌های او را برطرف مي‌كند. چه در رشته تجارت، چه در رشته آخوندی، در هر رشته‌ای كه هست، در هر كار و صنعتی كه هست، حضرت نمي‌گذارند او گرفتار شود. البته شما غافليد و شيطان بی‌پدر و مادر نمي‌گذارد كار اساسی كنيد. امام زمان7 خيلی غيور است، اين حضرت آن قدر آقا و بزرگوار و جوانمرد است، كه با اندك قدم كه در راه خدمتگزاری به دربار مطهّرش برداشتنی، حضرت جبران می‌كند. هر نوع آدم عادی و ساده‌ای، آقايی و بزرگواری اين حضرت را در می‌يابد. مي‌فهمد اين حضرت آقايند، بزرگوارند. اگر كسی نوكری داشته باشد، كمی اين نوكر، مشغول خدمت او باشد، به وظيفه‌اش عمل كند، هر طور ارباب كم‌غيرتی باشد نمي‌گذارد اين نوكر، گرفتار بشود كه گرفتاريِ نوكر، او را از خدمت باز می‌دارد. همه همينطوری هستيد. آن مقداری كه در فكر تأمين زندگی خودتان هستيد همان مقدار در مقام تأمين زندگی نوكرتان هستيد. يعنی خاك بر سر من، امام زمان7 به قدر ما هم به وظيفه آقايي‌اش عمل نمي‌كند؟! نوكرِ خدمتگزارش را نگهداری نمي‌كند؟! اگر چنين نباشد امام نيست. به موی ابروی خودش قسم كه اين مطلب تا از اين چراغ پيشم روشن‌تر نباشد نمي‌گويم. به قدری امام زمان7 غيرتمند است، به قدری جوانمرد است، به قدری حقّ‌شناس است، به قدری آقاست كه حدّ و وصف ندارد. اوّلاً يك قدم برو در خانه امام زمان7. نمي‌رويم، حُقّه است. امام حقّه‌بازی را از واقعيّت تشخيص مي‌دهد. جوهر اخلاص و ارادات قلبی را از تظاهر به علاقه تشخيص مي‌دهد. راست است. معتقديم شيعه‌ايم، امّا خدمت نمي‌كنيم. وقتی كه در گرفتاريِ سخت است، مي‌گويد يا صاحب‌الزّمان7! اين علاقه به صاحب‌الزّمان نيست. علاقه به خودت هست. چون در وقتی كه گرفتاری براي تو پيش آمد، هر كس بتواند گرفتاريت را برطرف كند، متوسّل به او مي‌شوی. ما اغلب دروغ مي‌گوييم كه به صاحبالزّمان7 علاقه داريم. داريم؟! كدام وقت شده از سوز جگر و گداز سينه دعايی برای سلامتی صاحب‌الزّمان7 كرده باشيم؟ اگر كردی به قول مشهدي‌ها ما نوكرت هستيم. ما آتش سر چپقت هستيم. ولكن من قليل و اقلّ ديدم. چون آنها را ديده‌ام، علی‌البدل را مي‌فهمم. عضوهای اصلی را ديده‌ام، عضوهای ديگر را نسبت به علی‌البدل تشخيص مي‌دهم. وقتی بازارت خراب مي‌شود، می‌گويی يا صاحب‌الزّمان، شيعه‌ات هستم. مرگ! وقتی روزی 500 تومان به جيب مي‌زدی چرا نگفتی.

خدایا! صاحب‌الزّمان7 را از زندان غیبت خلاص کن. به خدای واحد و احد، روز 18 ماه رمضان است. در خانه خدا مي‌گویم اگر کسی به صفا معتقد به امام زمان7 باشد و بناي خود را در خدمتگزاری بر حضرت بگذارد، والله حضرت نمي‌گذارند کوچکترین گرفتاری در زندگی برای او پیدا شود. نمي‌گویم ناخوش نمي‌شود، ولی حضرت مهمّات را کفایت مي‌کند.

این بود که به صدوق فرمود «چرا کتاب در غیبت نمي‌نویسی تا مشکلت حل شود؟!»

چاره‌ساز ما به فکر کار ماست

فکر ما در کار ما آزار ماست

تو مشغول خدمت به آقا باش، باقی را ول کن به ذمّه خود آقا. برو مشغول تصنیف شو. به خود امام زمان7 همین مطلب را به رأی‌العین خودم دیده‌ام. مشکلاتی را حضرت حلّ کرده که عقل من مبهوت مانده. برای همین بوده که هر چه هستم اگر سگم، فاسقم، نجسم، پلیدم، هر چه هستم دور اصطبل امام زمان7 داد و فریاد مي‌زنم. تا آنجایی که مي‌توانم نمي‌گذارم دزدها نزدیك بشوند. به حقّ خودش نگذاشته تا به حال پیچ در کارم پیدا شود. اگر دروغ مي‌گویم خدا مرا مرگ دهد. فقط نظرم حقّ است. مي‌خواهم شما را راهنمائی کنم. مي‌خواهم راه حلّ مشکلات را به روی شما باز کنم. ایّها النّاس! اگر مشکلی دارید مشغول خدمت به امام زمان7 شوید، قلماً، قدماً، جاناً، عرضاً، هر طور مي‌توانید؛ مهمّات شما را کفایت مي‌کند. بي‌خود این در و آن در نزنید. در محکم، در خانه امام زمان7 است. حلاّل مشکلات به اذن خدا اوست. کافیِ مهمّات به اذن خدا اوست. اینها خزّان الهیّه هستند. اینها مفاتیح و کلیدهای غیب خدایند.

مي‌خواستم مطلب بگویم ولی در مقدّمات ماندیم. بالجمله شیخ از خواب بیدار شد. خواب نیست. این بزرگواران خوابشان به منزله بیداری ما مي‌باشد. در عالم رؤیا عرض کرد آقا من در اصل غیبت، کتاب خیلی نوشته‌ام. فرمودند مقصودم این نیست. چرا در موضوع غیبت کتاب نمي‌نویسی؟! این بزرگوار بیدار شد. آن وقت کتاب مستطاب «کمال‌الدّین و تمام‌النّعمه» که «اکمال‌الدّین و اتمام‌النّعمه» هم گفته مي‌شود مرقوم داشته‌اند. الحقّ و الانصاف در وادی خودش کتاب بینظیری است. آن وقت این بزرگوار در مقدّمه کتاب که در امر غیبت وارد شده‌اند، غیبات انبیاء را نوشته‌اند. موسی7 غیبت داشته است. ادریس7 پیغمبر که اوّلین پیغمبر قبل از طوفان است، بعد از آدم ابوالبشر7، از نظر شیعیان و غیرشیعیان خود غیبت داشته است. اوصیای حضرت نوح7 که از اولاد سام هستند غیبت داشته‌اند و از دیدگان شیعیانشان پنهان بوده‌اند. تا زمان هود پیغمبر. بعد از

هود7 باز اوصیای هود7 غیبت داشتند تا زمان حضرت ابراهیم7. بعد از آن که حضرت ابراهیم7 را در آتش نمرودی انداختند و او را از ایران خارج کردند و به طرف مصر و شامات روانه شد، از نظر شیعیانش غیبت داشته. بعد از حضرت خلیل، حضرت موسی7 از نظر شیعیان بنی‌اسرائیل غیبت داشته. بعد از حضرت موسی7، حضرت یوشع7 که از دنیا رفت، در اوصیاء حضرت یوشع7 که اوصیاء حضرت موسی7 هستند 400 سال غیبت بوده است. حضرت یونس پیغمبر7 مدّتی غیبت داشته و در شکم ماهی پنهان بوده. حضرت صالح پیغمبر7 که در زمان هود7 یهود غیبت داشته است، به سنّ پیری رفت و بعد از مدّتی جوان و تر و تازه برگشت. یك عدّه از همین راه، گمراه شدند. گفتند تو صالح نیستی! زیرا صالح در سنّ پیری رفت و تو جوانی. یك عدّه گفتند پیش خدا طَوْلی ندارد. «یمحوا الله ما یشاء و یثبت». در عالم تشریع در عالم تكوین مي‌تواند پیر را جوان كند آنچنان كه جوان را پیر می‌كند.

غمزه جان ستانش با من نا امید

یحکم ما یشاء یفعل ما یرید

اگر بخواهد پیر را جوان مي‌كند. صالح همان صالح است. یك عدّه ایمان آوردند، یك عدّه ایمان نیاوردند. حضرت یوسف7 از دیدگان یعقوب7 غیبت كرد و از برادران پنهان شد. با اینكه مسافت، بسیار نزدیك بود و بین یعقوب7 و یوسف7 9 روز راه بیشتر فاصله نبود، و یعقوب مي‌دانست بچّه‌اش نمرده ولی یوسف را نمي‌دید و نمي‌دانست كجاست. یوسف از پدرش و برادرانش غیبت داشت. نمي‌دانستند كجاست. در معنی غیبت گفتم یا نمی‌بینند و یا می‌بینند و نمی‌نشناسند. برادران یوسف آمدند و یوسف را دیدند ولی نشناختند. در روایات داریم چه بسا اشخاصی یوسفِ مصرِ عالمِ لاهوتِ اعلي حضرت بقيّةالله7 را می‌بینند ولی نمي‌شناسند. با او همكلام مي‌شوند ولی حضرت را نمي‌شناسند. معنی غیبت همین است. یوسف نبی غیبت كرد و چندین سال از دیدگان یعقوب و برادرانش و سایر دوستان و شیعیانش پنهان شد تا وقتی كه مدّت منقضی شد و بنای بر ظهور شد. بنا شد یوسف از پرده غیبت به در آید. یك نفر نزد حضرت یوسف7 آمد. یوسف پادشاه مصر است. آمد و كاری داشت. حاجتی داشت برآوردند. پرسید: تو اهل كجائی؟ گفت اهل كنعانم. بسیار خوب یك سفارش به تو مي‌كنم؛ مي‌توانی عملی كنی؟ آری! فرمود: قریب به این عبارات كه چون به كنعان رفتی به فلان محلّ می‌رسی، در فلان نقطه بایست و با صدای بلند بگو «یا یعقوب! یا یعقوب!» پیرمردی خواهد آمد با قامت منحنی، چشم‌ها نابینا شده است.

(ابْيَضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ) [4]

چون او را دیدی به او بگو «انّ أمانتك عند الله لم تُضَيْعَ» امانتی که به خدا سپردی ضایع نگردیده است. گفت سمعاً و طاعةً. مرد آمد در کنعان به محلّ معهود رسید، به یکی از همراهان و ملازمین خود گفت من اینجا کاری دارم صبر کنید تا آن کار را انجام دهم. در نقطه معیّن ایستاد و فریاد زد «یا یعقوب! یا یعقوب!» يك مرتبه دید پیرمردی آمد قدخمیده، چشمها سفید شده و حالش منقلب است. آثار دلشکستگی و افسردگی از سیمای او نمایان است. همین که نزدیك آمد گفت: «یا یعقوب! انّ أمانتك عند الله لم تُضَيّع» آن امانتی که به خدا سپردهای محفوظ است. تا این کلمه را شنید فهمید این خبر، خبر یوسف اوست. یوسف به او پیام داده. امانتی که به خدا سپرده بود، یوسفش بود که او را به خدا سپرد. حالا مژده و بشارت سلامتی او آمده است که این امانت محفوظ است. میiنویسند يك مرتبه چنان صیحهای زد که غش کرد و روی زمین افتاد. بچّهها و خویشانش ریختند آب به صورتش ترشّح نمودند و او را به حال آوردند. بابا چرا فریاد زدی؟! برای چه نعره میزنی؟ چشمهایت را از دست دادی! گفت: خبر سلامتی یوسفم را شنیدم. عزیزم سالم است. پیام سلامتی پسرم به من رسیده.

این قصّه را که دارم میگویم صدی چهل شما را گریان دیدم. این قصّه که گریه ندارد. من نميدانم چه چیزی شما را منقلب کرده است. شما میخواهید بگویید قربان یعقوب کربلا برویم. یعقوب خبر سلامتی یوسف را که شنید غش کرد. قربانِ آن یعقوبی که صدای یوسفش را شنید. صدا میزند:

«یا أبه علیك منّی السّلام؛ هذا جدّی رسول الله قد سقانی بکأس من ماء شربةً لاظلمأ بعدها ابداً» «یا أبتاه هذا جدّي رسول الله9 قد سقاني بكأسه الأوفى شربة لا أظمأ بعدها أبداً»

يك ساعت است فرزند از جلوی پدر رفته است. خدا دل شما را به داغ جوانتان مبتلا نکند. علی7 رفته امّا با لب تشنه رفته. دل امام حسین7 کباب است. بچّهاش جنگ کرده، تشنه شده، از پدر آب خواسته، بابا آب نداشته. اي وای! جوانم با لب تشنه رفت. ابیعبدالله7 دو نگرانی دارد: نگرانی اوّل اینکه جوان رفته و از جوان خبر ندارد. جوان افتاده در سپاه پر از آتش، در لشکر خنجر است، نیزه است، تیر است. این یکی. دوم اینکه پسرم با لب تشنه رفت. نميدانم به آب رسیده یا نه؟! يك مرتبه شنید که صدای علی7 بلند شد: «بابا من رفتم خداحافظ، بابا جدّم پیغمبر مرا سیراب کرد.»

[1] . الملک: 30

[2] . الحجر: 9

[3] . با توجه به زمان ایراد سخنرانی (سال 1383 ق) احتمالاً این 23 سال بر اساس سال‌های آغازینِ آشنایی مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمود حلبی با مرحوم آیت‌الله میرزا مهدی غروی اصفهانی (سال 1359 ق) می‌باشد.

[4] . یوسف: 84